

سید محمدعلی جمال‌زاده

ژنو - سوئیس

« از قال و قیل مدرسه حالی دلم گرفت

یک چند نیز خدمت معشوق و می کنیم »

(حافظ)

رواج بازار شعر و شاعری

قسمت بیست و هشتم

(بخش یکم)

امسال از هموطنان زیاد به ژنو تشریف آوردند و از میان هر صد نفر اقلاً گاهی یکی دو نفر باهم با جدا جدا به سراغم می آمدند و دیگر برای تهیهٔ مقاله فرصت و مجال کافی نمی ماند و نامه های محبت آمیز دوست دانشمند دیرین حضرت آقای وحید زاده هم مانند نسیم بهاری فرا میرسید و مقاله درخواست مینمود و خجالت زده سرگرم کار شده بودم که ناگاه سرو کلهٔ «باردیرینه» که در طی این مقالات دور و دراز با او آشنائی حاصل نموده ام پیدا شد و رسیده و نرسیده همینکه مرا مشغول دید با همان نیشخند معمولی گفت یا ابوالقرطاس چه میکنی، گفتم کاری که شصت سال است تقریباً هر روز و هر شب مانند موریانه بجانم افتاده است و تا بریشهٔ جانم نرسد دست بردار نخواهد بود :

بی تعارف و بی ریا در پهلویم نشست و پکی به سیگاری که در دست داشت زد و دودش را به طرف چشمانم دوانید و گفت بگو ببینم در چه موضوعی

قلمفرسایی میفرمائی *

با فوت دود را در امتداد دیگری انداختم و گفتم رفیق چنانکه میدانی
در باره حافظ عزیز خودمان مقاله می نویسم *

گفت برادر این اوقات از هر سو مقاله و رساله و کتاب و خطابه و سمینار
و سمپوزیوم درباره لسان الغیب در میان است و کسی که در حق خود فرموده
« مرا ز کنگره عرش می زنند صغیر » بقدری موضوع کنگره های گوناگون در
داخله و در خارج شده است که دیگر نمیدانم چه باقی مانده است که تو بصورت
هذیان بروی کاغذ بیاوری *

گفتم هر قدر بنویسند و بگویند کم نوشته اند و کم گفته اند *

گفت رفیق تو دیگر جویده دیگران را نخشوار مکن * مگر صدها بار
نشنیده ایم که « حرف حق يك كلمه است » و باقی همه درد سر * مگر این ابیات
بگوشت نرسیده است که :

لغت با اشتقاق و نحو با صرف

همی گردد همه پیرامن حرف

هر آن کو جمله عمر خود در این کرد

به هرزه صرف عمر نازنین کرد

من هم منکر نیستم که علم و تحقیق و از همه بیشتر « معرفت » چیز خوبی
است ولی میترسم زیاد با اینهمه لا و نعم و لیت و لعل و چون و چرا و قیل و
قال و جنگ و جدال بر سر الفاظ ربط زیادی نداشته باشد. ششصد سال از وفات
حافظ می گذرد و معروف است که در منزل بسیاری از ایرانیان و فارسی دانها
پهلوی کلام الله مجید يك جلد از دیوان حافظ دیده میشود که از بس وقت و بیوقت
خوانده اند و از آن فال گرفته اند مقداری از او را قش باصطلاح پاره و پوره شده

است و من شخصاً بقین دارم که در آینده هم چنین خواهد بود و خوانندگان اعتنائی به نکاتی از این قبیل که آیا فلان بیت با «ای ساقی» آغاز می‌گردد یا با «ای صوفی» ندارند و هر چند من هم مانند هر حافظ دوست دیگری خیلی دلم می‌خواهد که این مشکل هم مانند صدها مشکلات دیگر حل گردد ولی معتقدم که اگر حیاناً نسخه‌ای خطی از دیوان حافظ مکشوف گردد که بخط خود حافظ باشد و حافظ در پایان آن بصراحت نام خود را با سال و ماه و روز پایان رسیدن آن نسخه داده باشد و احدی دیگر منکر نباشد که آن نسخه بتحقیق به خط خود شاعر است باز جای شبهه باقی خواهد ماند که آیا ممکن نیست که باز نسخه دیگری بهمان خط و امضای خود حافظ با قید تاریخ روز و ماه و سال و ساعت پیدا شود که با نسخه اول اختلافانی داشته باشد و خود شاعر بحکم طبع سلیم و ذوق مستقیم خود فاعل و عامل آن اختلافات و نسخه بدلها باشد.

گفتم پس تکلیف چیست. گفت تکلیف را خود حافظ معین کرده آنجا که دستور صریح داده است که:

« پس از ملازمت عیش و عشق مهرویان »

« ز کارها که کنی شعر حافظ از بر کن »

گفتم اگر خواستم از بر کنم ولی فهمیدن معنی برایم آسان نباشد چاره چیست.

باز جلو خنده تمسخر آمیز را رها ساخته گفت مردك، تو خیال میکنی در سرتاسر خاک ایران دیگر احدی پیدا نخواهد شد که تو بتوانی مشکل خود را براو عرضه بداری و جواب کافی بشنوی. من زیاد معتقد نیستم که امروز هم با اطمینان خاطر بتوانیم بگوئیم!

« هنوز گویندگان هستند اندر عراق »

« که قوه ناطقه مدد از ایشان برد »

ولی ناامیدم نیستم که در گوشه و کنار از آن قماش « پیران مغان » که بتأیید نظر حل معما میکنند باز بتوان پیدا کرد اگر جوانانمان در مدرسه خوب، معلم خوب داشته باشند و خوب درس بخوانند بطوری که گذشته از مغز و قلبشان طبع و ذوقشان هم درست نشوونما نماید و زیاد هم در پی پول و مقام و منصب نباشند و مجال و حوصله هم برای مطالعه دیوان حافظ داشته باشند بسیاری از اشکالات بمدد ذوق و فهم و فراست خودشان هر طور باشد به شکلی حل خواهد گردید و انگهی « مقداری از این مشکلات هم که حائز اهمیتی نیست و بیشتر جنبه لفظی دارد و از قبیل این است که آیا در فلان بیت « ای دوست » درست است یا « ای یار » اگر زیاد سختگیری نکنیم آسمان بزمین نخواهد آمد و شاید واقعاً اگر زیاد جار و جنجال راه بیندازیم روح پرفتوح خواجه شیراز را در عالم ارواح به خنده در آوریم .

گفتم یعنی مدعی هستی که مقداری از این داد و بیدادها و فریادها و مناقشات و مجادلات بی جهت و بیحاصل است :

گفت برادر، آیا بهتر نیست که این سؤال را از قوه تمیز و تشخیص خودت بکنی به بسیاری از سؤالها جوابی که کاملاً قانع کننده و کافی و شافی و دندان شکن باشد نمیتوان جواب داد مگر داستان اینکه آیا در بیت معروف همین حافظ « کشتی نشستگانیم » درست است و یا « کشتی شکستگانیم » بگوشت نرسیده است و آیا مگر نمیدانی که در جواب گفته اند « چون نیست خواجه حافظ معذور دار ما را » آیا نمیتوان احتمال داد که اگر بفرض محال حافظ سر از خاک بردارد (البته قبل از رستاخیز) و از خود او بپرسیم سری بجنباند و بگوید والله هر يك از

این دو قول محسناتی دارد و رو به مرفته هر دو خوب و مناسب است و اگر زیاد لغزش بدهیم با احتمال بسیار بریش ما خواهد خندید.

گفتم بنظر من «نشستگان» بهتر است و بیشتر بدل می‌چسبد و سر نشینانی را نشان میدهد که در کشتیهای زورقی روزگاری که هنوز قوه بخار و برق کشف نشده بود نشسته‌اند و قطب‌نماشان هم که از چین برایشان آورده بودند شکسته و از کار افتاده است و سرگردانند دعا می‌کنند که باد شرطه بر خیزد و محضر دلیل راهشان گردد تا باز بینند دیدار آشنا را.

«یاردیرینه» گفت اما من معتقدم که «کشتی شکستگان» قوت بیشتری به سخن میدهد و مردم آشفته خاطر و مضطربی را مجسم می‌سازد که ...

گفتم رفیق، این نوع مسائل کار ذوق است و ذوق بحث بردار نیست. گفت آفرین بر شیر پاکی که خورده‌ای. حرف حسابی همین است و خود حافظ هم در همین معنی حکم قطعی را صادر فرموده آنجا که گفته است:

با عقل و فهم و دانش داد سخن توان داد

چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد،

وقتی ذوق و فهم و انصاف با هم جمع شود خیلی از مشکلات از میان برمی‌خیزد و با مدد تخمین و تقریب و حدس و قیاس برای فهم مقصود درآینه تصور و تخیل و تفکر و تعمق معنای مناسبی بدست می‌آید:

وقتی افادات یاردیرینه بدینجا رسید خاموش گردید و در فکر فرو رفت و علائم غم و غصه در و جنانش هویدا گردید. آهی از دل کشید و نگاهش را در چشمان من دوخته گفت این آقایان برای کشف حقایق و رموز و نکاتی که در دیوان حافظ مشهود و بیان یافته است چه زحمتهای که نمیکشند و چه دود چراغهایی که در حلق و گلوی خود فرو نمی‌برند و چه مقدار کتاب و مآخذ و مدارکی

بزرگانهای مختلف مطالعه نمی کنند و در واقع حکم کسی را دارند که ذره بین بدست بخواهد در گرانبھائی را که در خرمن انبوهی از جو و گندم و ارزن گم شده باشد پیدا کند و الحق که محرک آنها هم عموماً عشق و علاقه به حافظ و تلاش و تکاپو در طریق کشف رموز و حقایق است ولی وقتی من نتیجه بسیاری از زحمات و تتبعات آنها را میخوانم و میسنجم و با شان نزولهای آن همه غزلهای آبدار و رفیع و فخیم قدری بیشتر آشنا میگردم و دستگیرم میشود که مثلاً فلان غزل بسیار ممتاز خواهد بود که سر تا پا آب و رنگ عاشقانه و عارفانه دارد در ضمن از مداحی در حق فلان امیر بیگانه خونخوار و مستبد و دور از آدمیت خالی نیست برایم حکم مانم و سوگواری را پیدا میکند و چنان است که گوئی گوهر گرانبھائی از دستم رها شده و در چاهی از لجن افتاده باشد. احساس میکنم که از بهشت بیرون رانده شده ام و درهای نور و صفا و انبساط روحانی برویم بسته شده است خودم سرگردان و غمزده و افسرده و بی بار و باور و بتیم و بی کس می یام و چه بسا بخود میگویم ای کاش این کتابها و رساله ها و مقاله ها را هرگز نخوانده باین حقایق تلخ و یأس انگیز دست نیافته بودی. آنوقت ناگهان بخاطر میآورم که پنجاه و چند سالی پیش از من روزی شاد روان محمد قزوینی که حق بسیاری از هر جهت بگردنم دارد با لحنی پدرانہ بمن فرمود که فلانی خوب است در عالم ذهن و خیال برای خود يك نفر آدم زنده یا مرده که به علو مقامش اعتقاد کامل داشته باشی اختیار نمائی و او را برای خود پیر و مرشد و مراد قرار بدهی و هرگاه در طی زندگانی خود را با مسأله مشکلی که حل آن برایت آسان نباشد مواجه دیدی و خود را سرگردان و بلا تکلیف و حیوان یافتی و ندانستی باید به کدام راه بروی در گوشه دنج و خلوتی بنشین و خود را از آنچه راه به عوالم معمولی یومیه دارد خالی و عربان بساز چشمانت را ببند و وارد دنیائی شو که

ازین عالمها سواست و آن مرشد معهود را حی و حاضر پنداشته مشکل خود را با او در میان بگذار و طلب مشورت و راهنمایی بنما و مطمئن باش که راهی را پیش پای تو خواهد گذاشت که ترا از دغدغه و وسوسه رهائی می بخشد و خار درونی ترا از میان بر میدارد و ترا از تاریکی و تشویش مستخلص ساخته بسوی روشنائی و آسایش درونی و سکینه و طمأنینه راهنما میگردد . حرف بسیار حکیمانه و خیرخواهانه ای بود و پذیرفتم و چون خود قزوینی گفته بود که او خود حافظ را بسمت مرشدی اختیار فرموده است من نیز بهتر چنان دیدم که همان حافظ را دلیل و رهنمای خود بدانم ولی ضمناً خود قزوینی را هم چه زنده و با مرده باشد در هر موردی جلیس و همزانی خواجه شیراز قرار بدهم و بهمین طریق عمل کردم و الحق که خیرش را برده ام و عموماً برای مشکلات تاریک و پیچیدهٔ زندگی ام از برکت انفاس قدسی این دو وجود فیاض راههای خلاصی بخشی پیدا کرده ام که هیچگاه موجب پشیمانی نگردیده است .

ژوئیه ۱۳۵۷

رتال جامع علوم انسانی

جدل ناپذیرترین کار سعدی سخن اوست . در تاریخ ادبی ایران که گویندگان چیره طبع فراوان اند سعدی بطور خیره کننده ای میدرخشد . کسی چون او صنعت و سادگی ، استحکام و روانی ، عذوبت و رقت را بهم نیامیخته و بدین موزونی سخن نگفته است .
(قلمرو سعدی)